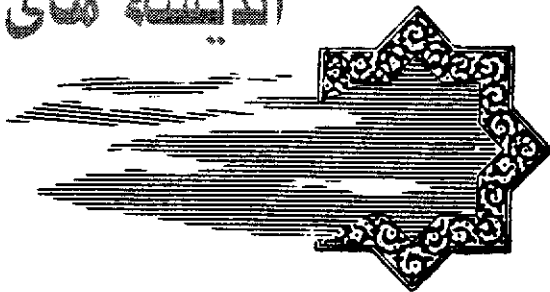




اندیشه های يك عالم شیعی

در دولت صفوی

(آیه الله علی نقی کمره ای)



رسول جعفریان



دولت صفوی، نخستین دولت شیعی دوازده امامی است که مبنای کار خود را به صراحت بر مذهب تشیع و نشر آن قرار داده است. پیش از آن نمونه هایی مانند دولت آل بویه و سریداران خراسان و ... بوده است که درباره آن ها چند و چون های فراوانی وجود دارد. به همین دلیل، تجربه عملی دولت صفوی، به ویژه در برخورد با مسئله رهبری و امامت، که مهم ترین رکن تشیع است، اهمیت زیادی دارد. آن چه در جمع می توان در این زمینه عنوان کرد، آن که دولت مزبور، بر پایه نوعی توافق و همکاری میان سلطان و مجتهد شکل گرفت. تجربه این توافق در دولت های اسلامی غیرشیعی هم وجود داشت، اما در این جا تا حدودی رنگ شیعی و ولایی به خود گرفت. اکثر قریب به اتفاق علما، به هر دلیل، پذیرفتند تا با مشارکت در این دولت، به اداره امور شرعی مردم بپردازند و امور عرفی را به سلطان واگذار کنند. علما مهم ترین وسیله کنترل در دولت صفوی بودند.

یکی از این مجتهدان، علی نقی کمره ای، یعنی شخصی است که مقاله حاضر به

مباحث این مقاله، شرحی از زندگی و آثار وی، و سپس مروری بر کتاب

سیاسی و فرهنگی خود را در آن عنوان کرده

است. طبعاً، مثل همیشه، طرح این قبیل

اندیشه‌ها، به ویژه جزئیات آن، به معنای

همراهی مؤلف با آنها نیست. این مرور،

شامل، پر خم، نکات فرهنگی، نیز می شود که

برای شناخت دوره صفوی مفید بوده و

وی در این اثر خود به آن پرداخته است.

درآمد

شیخ علی نقی کمره‌ای شیرازی

اصفهانى (م ۱۰۶۰ هـ. ق) فرزند

شیخ ابو یعلیٰ محمد ہاشم

طغائی، از عالمان برجستہ دورہ

صفوی است که افزون بر دانش

فایر توجہ، از موقعیت

همم الشواقب
سیاسی و فره
است. طبعاً
اندیشه ها،
همراهی مؤ
شامل برخی
برای شنا
وی در ای
در آمد
شیخ
اصف
ش
طن
ص
ن

برخی از کتاب هم الثواب



اجتماعی و سیاسی و دینی بالایی برخوردار بوده است. وی به درخواست امام قلی خان، حاکم فارس، مدت ها قاضی شیراز بود و پس از آن، به درخواست خلیفه سلطان اعتماد الدوله شاه عباس دوم (در سال ۱۰۵۵ هـ.ق) به منصب شیخ الاسلامی اصفهان، که بالاترین مرجعیت دینی- سیاسی بود، دست یافت و تا سال مرگش، یعنی ۱۰۶۰ هـ.ق این منصب را در اختیار داشت.

افندی پس از یاد کردن از برخی از آثار وی می نویسد: اولاد و احفاد وی در شیراز و اصفهان بوده و هستند و کسانی از آن ها در زمان وی، زنده و برخی در گذشته اند. وی در اصل از کمره (از محال فراهان) بوده و لذا علاوه بر شهرت به شیرازی و اصفهانی، به کمره ای فراهانی هم ملقب است. افندی می افزاید: وی در زمره شاگردان سید ماجد بحرانی بوده که در شیراز زندگی می کرده است.^۱ کمره ای از شیخ بهائی و میرداماد نیز اجازه روایتی داشته و برخی از این اجازات را در پایان رساله «لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت» آورده است.^۲

به نظر می رسد او در روزگاری که در شیراز بوده، در دوران شاه صفی (۱۳۸۰-۱۰۵۲ هـ.ق) از موقعیت چندانی برخوردار نبوده و حتی گرفتار فقر مالی نیز بوده است. این مطلب از کتاب «همم الثواقب» او که در ادامه مروری بر آن خواهیم داشت، به دست می آید. در اواخر دوره آن شاه توسط امام قلی خان به سمت قاضی شیراز منصوب شده و قاعدتاً از این مشکلات خلاصی یافته است.

شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴) در شرح حال وی نوشته است: وی فاضل و فقیه و بزرگ بوده و کتاب هایی دارد. آن گاه می افزاید: وی قاضی شیراز بود و در زمان ما درگذشت.^۳ از کمره ای فرزندی با نام بهاء الدین محمد، در سلک عالمان بوده و کتاب «اثبات الرجعه» به خط وی از سال ۱۰۸۵ هـ.ق برجای مانده است.^۴ وی از شاگردان آقا حسین خوانساری (م ۱۰۹۸) بوده و برخی از آثار خوانساری، به خط بهاء الدین محمد طغانی موجود است.^۵

یکی از همراهان وی را نیز می شناسیم که از شیراز به اصفهان آمده و نامش ملا مقیم

جعفری شیرازی شاعر بوده که در سال ۱۰۷۴ هـ. ق در اصفهان درگذشته و در همان شهر، پس از درگذشت علی نقی، شاگردی علی رضای شیخ الاسلام را می‌کرده است.^۶

آثار

علی نقی کمره‌ای آثار چندی تألیف کرده که به طور عمده به نام شاه صفی بسیاری از آن‌ها برجای مانده است. در این جا فهرستی از آثار وی را با استفاده از مراجع مختلف به دست می‌دهیم.

۱- المقاصد العالیة فی الحکمة الیمانیة. افندی نوشته است: این اثر، کتاب بزرگی در دانش کلام و حکمت است.^۷

۲- رسالة فی حدود العالم.^۸ این رساله، به نقل افندی، برگرفته از کتاب المقاصد العالیة او بوده است.^۹ نسخه‌ای از آن در کتاب خانه مرعشی به شماره ۴۲۵۶ موجود است.

۳- رساله در اثبات صانع. نسخه‌ای از آن در مجموعه ۳۳۳۳ کتاب خانه مجلس موجود است. (محتمل است که بخشی از المقاصد العالیة بوده باشد).

۴- رسالة فی الادعية والاحراز المنجية عن المخاوف والاذکار الدافعة للبلايا والمواعظ والتصائح (فارسی). وی این رساله را به نام شاه صفی نوشته، آن هم درست زمانی که سلطان مراد عثمانی برای محاصره بغداد لشکرکشی کرده بود.^{۱۰}

۵- رسالة فی حرمة شرب التتن (تألیف شده در شیراز در نیمه ذی قعدة سال ۱۰۴۸). افندی در ادامه شرح حال وی، دلایل دوازده گانه وی را درباره شرب تن آورده و نقد کرده است.^{۱۱} شیخ حر عاملی (م ۱۱۰۴ هـ. ق) این رساله را تلخیص کرده و همراه تلخیص رساله دیگری در حرمت شرب قهوه، مجموع آن‌ها را به صورت رساله کوچکی درآورده که نسخه آن در کتاب خانه مجلس موجود است.^{۱۲}

۶- رسالة فی حرمة صلاة الجمعة^{۱۳}

۷- کتاب مناسک الحج والمعتمر





۸- تحفه فاخره. وی در برگ ۱۸۲ کتاب «همم الثواقب» از این کتابش یاد کرده و گفته آن را به نام شاه صفی نوشته است.

۹- المؤمن من هو؟ نسخه‌ای از آن در برگ کتاب خانه سپهسالار (شهید مطهری) به شماره ۱۸۴۵ موجود است.^{۱۴}

۱۰- جامع صفوی (کتابی است در جواب فتوای نوح افندی مفتی بلاد الروم که شیخ حر نیز از آن با عنوان «جواب مفتی الروم فی الامامة» یاد کرده است).^{۱۵} گفتنی است که نوح افندی (م ۱۰۷۰ هـ. ق) مفتی دولت عثمانی، در سال ۱۰۴۸ فتوایی در تکفیر شیعیان و لزوم قتل آن‌ها صادر کرد. به نقل افندی، امیر شرف الدین علی شولستانی آن فتوا را برای کمره‌ای آورد و از وی خواست تا جوابی برای آن بنویسد. در اصل نوح افندی این فتوا را برای جواز قتل شیعیان در جریان محاصره بغداد نوشته بود.^{۱۶} علی نقی، کتاب «جامع صفوی» را در نقد آن فتوا و در رد پر مذهب سنت و در اثبات امامت نوشت. نسخه‌هایی از جامع صفوی که در آن متن فتوای نوح افندی را آورده و نقد کرده به شماره‌های ۲۹۰، ۳۶۵۴، ۴۰۴۶ آمده است.^{۱۷} نسخه‌ای نیز به شماره ۹۷۷۳ در کتاب خانه آستان قدس موجود است.

۱۱- مسار الشیعة^{۱۸} (نسخه‌ای از آن در کتاب خانه سپهسالار به شماره ۱۴۴ - ج ۱، ص ۳۰۴ - و نسخه‌ای دیگر در کتاب خانه مرعشی به شماره ۵۰۹۵) موجود است. این رساله در اثبات آن است که شیعه فرقه ناجیه می باشد. وی این رساله را به شاه صفی تقدیم کرده و به نظر می آید که بخش‌هایی از آن، با آن چه در «همم الثواقب» و حتی برخی از کتاب‌های دیگر وی آمده، شباهت داشته باشد. بخش‌های عمده کتاب نقل احادیثی است درباره ویژگی‌های شیعیان، توجه و رسیدگی به فقرای شیعه. به همین مناسبت وی در موارد متعددی از شاه درخواست کرده تا در اندیشه اهل عرفان و ایقان شیراز باشد.

از جمله آن که «... به اعتقاد عارفان، پادشاه ایمانیان از نسل خیر پیغمبران است، پس البته بندگان وی بعد از اطلاع بر حاجت مذکور قضای آن بر وجه مرغوب ایشان منزه از شوب کسر و نقصان و امتنان دیگران خواهند فرمود و سیورغال براتی ایشان را که غایت



ناسزاواری دارد، هم چنان که اشارت به آن شد، تبدیل به محلی با کمال آن، مناسب همت پادشاه دین پناه خواهند نمود و راضی به استمرار آن با کسر و نقصان که به یقین موجب طعن سنیان است بر شیعیان، نخواهند بود. (برگ ۵۶- پ از نسخه ۵۰۹۵ مرعشی و نک: برگ ۶۹- ر، پ و برگ ۸۰- پ).

و در مورد دیگر نوشته است: «از بعضی از ثقات معروف به صدق لهجه شنیدم که گفت که پادشاه را صدقات و خیرات بسیار هست و بنابر عدم وجود عالم عارف مؤتمن مخلص خیر خواه پادشاه دین پناه که اصلاً نظر در حطام دنیا و جاه خود ندارد و مقصد او منحصر در حفظ پادشاه است، در درگاه، با تمکن تام، به مستحقین نمی رسد و تحصیل آن چه مقصود است نمی شود حتی آن که گفت که، اگر خواهی صدق مقدمه مذکوره ام به معایت بدانی، در قسمت سیصد و ده تومان سیورغال براتی نظر کن تا بدانی که ایصال حق به مستحقین و تحصیل مقصود به آسانی میسر نیست و خیره خواه مذکور متمکن در درگاه عرش اشتباه وجود ندارد. (برگ ۸۴- پ، ۸۵- ر و نک: برگ ۸۶- پ).

همان طور که از عبارت به دست می آید، وی وجود عالمی مجتهد را در درگاه برای جلوگیری از این خطاها لازم می داند.

۱۲- نصره الاصحاب. وی در دو مورد در کتاب «همم الثواقب» خود از این کتابش یاد کرده است. (برگ ۱۵)

۱۳- رساله اثبات الواجب که در ۱۰۳۶ آن را به پایان برده است.

۱۴- رساله فی استقلال البکر الرشیده علی النکاح. در مجموعه ۳۳۳۳ کتاب خانه مجلس رساله ای با عنوان «ولایت پدر و جد در نکاح» موجود است.

۱۵- رساله فی تحریم الصلاة فی المكان المغموب. که در سال ۱۰۴۲ هـ. ق آن را به پایان برده است. ۱۹ نسخه ای از آن در مجموعه ۳۳۳۳ کتاب خانه مجلس موجود است که حواشی مؤلف نیز در کنار آن به چشم می خورد. گفتنی است که این مجموعه در قرن یازدهم کتابت شده و مشتمل بر برخی از رساله های علی نقی است. ۲۰

۱۶- رساله لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت. این رساله بر اساس نسخه موجود در کتاب

خانه مجلس (شماره ۲۸۱۳ و گویا به خط مؤلف) تصحیح و در «میراث اسلامی ایران» دفتر ششم چاپ شده است.^{۲۱} وی این رساله را در اثبات وجود مجتهد در عصر غیبت نوشته و شمار زیادی روایت در این باب آورده است. وی پس از بحثی طولانی در این باره، به اجازات برخی از علما از جمله نواده شهید ثانی، شیخ بهائی و میرداماد در حق خود استناد کرده تا ثابت شود که او از جمله مجتهدان عصر می باشد، چه این اجازات خود وسیله ای برای شناخت مجتهدان است.

۱۷- هم الثواقب. که گزارش آن خواهد آمد.

علی نقی کمره ای دیگر!

نصرآبادی در شمارش شاعران این عهد، از شاعری با نام شیخ علی نقی کمره ای یاد کرده و در شرح حالش می نویسد: آهای او از مشایخ کمره اند. سرخیل فضلا و شعر است. از روزگار به او آزار بسیار رسیده. چنان چه خلف او که شیخ ابوالحسن نام و در حوادث سن از جمیع علوم بهره ور بود فوت شد، ترکیب بندی جهت او گفته که سنگ را آب می کند. قصیده ای در مدح حاتم بیک گفته که این بیت از آن قصیده است.

خدمتش را همه از مرفق و زانو به میان دست و پا چار کمر بسته مادر زادند
 حاتم بیک، مبلغ خطیری به جایزه آن، همه ساله در وجه او تعیین کرده ... شیخ در سنه ۱۰۳۰ هـ. ق فوت شد.^{۲۲}

این شخص که در نام و لقب و شهر و شیخوخیت با شیخ علی نقی کمره ای قاضی فاضل شیرازی اصفهانی معاصرت و مشابهت داشته، خلطی را برای شرح حال نویسان به وجود آورده است. عجیب آن که، کم تر کسی توجه کرده که نصرآبادی وی را متوفای ۱۰۳۰ هـ. ق می داند، در حالی که علی نقی شیخ الاسلام در سال ۱۰۶۰ هـ. ق در گذشته است.

ابن یوسف شیرازی، فهرست نویس مدرسه سپهسالار (شهید مطهری فعلی) در معرفی آثار کمره ای همین اشتباه را کرده است. (فهرست سپهسالار، ج ۲، ص ۶۴۱) وی

به استناد اشعار او تاریخ تولدش را ۹۵۸ دانسته است. چه وی گفته است:

فرزند علی نقی گزین در ثمین آمد به وجود حظ وافر به یقین

از دانش و دین و دولتش هست که هست تاریخ «امام دانش و دولت و دین»

اگر تاریخ تولد شاعر را ۹۵۸ هـ. ق بگیریم و با تاریخ درگذشت علی نقی قاضی یعنی سال ۱۰۶۰ هـ. ق ضمیمه کنیم، یک عمر صد ساله به دست می آید که هر چند بعید نیست، اما در اصل خطاست.

در این خلط، دیوان برجای مانده طغانی شاعر، به علی نقی قاضی و شیخ الاسلام نسبت داده شده است.^{۲۳} این دیوان که نسخه ای از آن با ابیاتی در حدود ۵۳۰۰ بیت در کتاب خانه مدرسه شهید مطهری به شماره ۱۸۴ موجود است، به خط نستعلیق بسیار خوب محمد جعفر بن عنایت الله شیرازی است که به سال ۱۰۴۹ هـ. ق کتابت شده است.

غزلیات وی با این شعر آغاز می شود:

ای نام همایونت طغراچه فرمان ها خورشید صفت طالع از مطلع دیوان ها

شعر آغاز قصاید وی چنین است:

چو خفتگان لحد را صباح روز نشور ز خواب مرگ جهانند نهیب نفخه صور^{۲۴}

غزلیات وی را استاد ابوالقاسم سمری در سال ۱۳۴۹ چاپ کرده و وعده فرموده است که قصاید وی را هم به طبع برساند. ایشان متوجه خلط مزبور شده و یادآور شده که کمره ای شاعر با کمره ای فقیه متفاوت است. صاحب «مستدرکات اعیان الشیعه» هم یادآور این خلط شده است.^{۲۵}

شخصی هم با نام «الفتی کمره ای» معرفی شده که دیوان یا اشعاری داشته و گفته شده

که برادر شیخ علی نقی کمره ای بوده، اما روشن نیست کدام «یک از این دو» کمره ای.^{۲۶}

اندیشه ها و افکار کمره ای در «همم الثواقب»

همم الثواقب یکی از آثار کمره ای است که نسخه ای از آن در کتاب خانه مدرسه شهید مطهری (سپهسالار سابق) به شماره ۱۶۱ (فهرست، ج ۱، ص ۳۴۷) برجای مانده است.





میرزا یوسف درباره این نسخه نوشته است: این کتاب در حقیقت برای هدایت شاه صفی صفوی (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه. ق) نوشته شده و بسیاری از مطالب تاریخی آن عصر را که با مطالب دینی اصطکاک داشته در آن می‌بینیم و نام جمعی از علما و بزرگان را نیز در آن مشاهده می‌کنیم و برای دانستن تاریخ چهارده سال سلطنت این پادشاه مطالعه این کتاب بسیار نافع و مفید است.^{۲۷}

گویا نسخه مزبور، تنها نسخه شناخته شده بوده و ابن یوسف فهرست مطالب آن را به عینه درج کرده که توسط آقای منزوی در ذریعه (۲۴۳/۲۵) آورده شده است. تاریخ تالیف این رساله، بنا به آن چه در برگ ۱۱۲ آمده سال ۱۰۴۴ ه. ق است و طبقاً شش سال پس از آغاز سلطنت شاه صفی (۱۰۳۸ ه. ق) نوشته شده است.

این کتاب به مطالب مختلفی پرداخته که در نگاه کلی، دفاعی است از تشیع و عالمان شیعی و لزوم حضور آن‌ها در درگاه سلطنتی برای جلوگیری از برخی انحرافات که در ضمن نمونه‌هایی از این انحرافات شرح داده شده و لزوم برخورد با آن‌ها مورد بحث قرار گرفته است. مطالبی هم در احترام به عالمان و رسیدگی به وضعیت آن‌ها، همانند آن چه در «مسار الشیعه» آمده، به چشم می‌خورد. در این جا مروری موضوع گونه بر مطالب کتاب «همم الثواب» داریم که به هر روی، به لحاظ اشتغال آن بر مواد تاریخی، به ویژه ارتباط علما با دولت، کتابی است قابل توجه.

علما و مجتهدان تنها مرجع علمی مردم در عصر غیبت

در اندیشه‌های کمره‌ای، مطالب فراوانی در ارتباط میان دولت و علما وجود دارد. وی در شمار کسانی است که وجود علما را در کنار شاه برای جلوگیری از انحراف ضروری شمرده و بر این باور است که افزون بر آن که امور شرعی باید در اختیار مجتهدان جامع شرایط باشد، شاه باید به طور مداوم با آن‌ها مصاحبت داشته باشد. در واقع تئوری تلفیق قدرت شاه و مجتهد برای اداره کشور که از اصول سیاسی پذیرفته شده در این دوره است، سخت مورد عنایت وی قرار دارد. وی برای شاه، هیچ گونه توجیه شرعی نیاورده و تنها به عنوان



قدرتی که هست و طبعاً چاره‌ای و گریزی از پذیرش آن نیست، از آن یاد کرده و از نقش علما به عنوان وسیله‌ای برای کنترل شاه و درباریان سخن گفته است. البته وی بر سیادت شاه تکیه دارد، اما او به عنوان یک فقیه، آگاه است که این امر، دلیلی بر مشروعیت فقهی سلطنت شاه نیست و لذا در این باره سخنی نمی‌گوید.

وی رساله مستقلی در باب «لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت» نگاشته و در مقدمه آن، سبب تألیف آن را آورده است. برخی از «برادران دینی» از وی درباره این سخن میرزا حبیب الله صدر^{۲۸} پرسش کرده‌اند که ایشان گفته: «در این زمان مجتهد در ایران و عربستان نیست.» وی کوشیده است تا اثبات کند که مجتهد هست و لازم است که باشد:

«بعضی از برادران دینی و خلّان یقینی پرسید[ه‌اند] از سند قول مشهور سید امجد نواب صدر پادشاه دین پناه، سمیّ حبیب الله که [گفته است] در این عصر و زمان در ایران و عربستان مجتهد نیست، و از وجه صحّت آن و آن که در عصر غیبت امام هادی انام بقیه الله المّان - علیه و علی آبائه الطاهرين الصلاة والسلام - خلّو زمان از مجتهد عدل امامی جامع شرایط حکم و فتوای امکان فعلی دارد، و در حکمت الهیه روا بود، و تحقّق پذیرد و بر تقدیر جواز و وقوع خلّو مذکور هر امر ضروری معاش و معاد عباد در بلاد موافق شریعت مقدّسه به وجهی تمشیت تواند پذیرفت، یا آن که همه هرج و مرج در همه عالم روا بود؟ فقیر مقربّه تقصیر خویش در جواب گفت ...» وی در این رساله در پاسخ این پرسش، کوشیده است تا لزوم وجود مجتهد را از راه قاعده لطف و روایات دیگر توضیح دهد.

کمره‌ای زمانی قاضی شیراز و زمانی هم شیخ الاسلام اصفهان بوده و طبعاً از مجتهدانی است که در حکومت مشارکت داشته است. با این حال، از نکات جالب فکری سیاسی زندگی وی این که، علی رغم آن که منصب حکومتی داشته، قائل به حرمت نماز جمعه در عصر غیبت بوده و رساله‌ای نیز در این باب تألیف کرده است. متأسفانه آن رساله در اختیار ما نیست، اما از رساله پیش گفته و نیز «همم الثواقب» می‌توان برخی از اندیشه‌های سیاسی او را به دست آورد.

اما در کتاب «همم الثواقب» نیز مطالب فراوانی در باب لزوم وجود مجتهد در پای



سریر سلطنت برای جلوگیری از انحراف گفته شده است. وی کتاب را با ارائه چند حدیث در فضیلت علم آغاز کرده و در ادامه با اشاره به دیگر «وجوه شرف و فضائل و مزایای» علم و عالمان که همان «علما و مجتهدین فرقه ناجیه» اند می گوید «دلالت بر این مراد از راه عقل و نقل و کتاب و سنت در کتاب مسمی به «نصرة الاصحاب» نموده ایم.»

پس از آن با اشاره به این که فرقه ناجیه، همان شیعیان اثنا عشری اند از وجوب رجوع «امت در عصر غیبت امام - علیه السلام - در حوادث واقعه و معرفت احکام و حلال و حرام» به راوی احادیث اهل بیت سخن می گوید و ضمن اشاره به حدیث و اما الحوادث الواقعة ... و احادیث دیگر، مراد از راویان حدیث را «مجتهدین از اهل ایمان و ابقان» می داند که «حجت حجة الله اند بر همه شیعیان در رجوع به ایشان در حوادث واقعه و قضایای سانحه و معرفت احکام و حلال و حرام». در ادامه، با اشاره به روایاتی که به اخذ علم از علما و راویان حدیث توصیه می کند به روایت ... اجعلوا بینکم رجلا ممن عرف حلالنا و حرامنا فانی قد جعلته علیکم قاضیا اشاره کرده و پس از آن، مقبولة عمر بن حنظله را مورد استشهاد قرار داده است.

نتیجه آن که: «این احادیث شریفه، دلالت دارد که تحاکم و ترافع به سوی غیرقاضی شرعی که در مثل این زمان عبارت است از مجتهد عدل جامع جمیع شرایط حکم و فتوا حرام است، به منزله تحاکم و ترافع به سوی طاغوت و شیطان است و اخذ مال به حکم غیر حاکم شرعی حلال نیست و سُحْت و حرام است و اگر چه حق صدق ثابت محقق اخذ بوده باشد؛ چون به حکم طاغوت گرفته و خلاف امر خداوند تعالی کرده و اشعار دارد که خلاف امر در هر باب ممانع ترتب آن است بر آن». (برگ ۱۰). پس از آن به بیان شروط دوازده گانه قاضی پرداخته و نتیجه آن که «پس، هر کس که اتصاف به صفات مذکوره ندارد، و مجموع دوازده امر مذکور در او به کمال نیست، در مثل این زمان، قاضی و حاکم شرعی مسلمانان نتواند بود ... بلکه می گوئیم اجماع فرقه ناجیه ... انعقاد یافته بر حرمت قضا و حکم و فتوای غیر مجتهد جامع شرایط مذکوره» (برگ ۱۱).

مؤلف، در ادامه روایاتی در باب تحاکم الی الطاغوت و تفسیر مختصر آن ها آورده



است. نیز به تناسب عدم جواز رجوع به قاضی غیر شیعه، با اشاره به عقیده سیدمرتضی درباره اهل سنت، از کتاب «چهل حدیث» یا اربعین شهید اول، نقلی در باب وجه نام گذاری سیدمرتضی به «علم الهدی» دارد. و آن این که، وزیر ابوسعید بن محمد بن حسین بن عبدالرحیم در سال ۴۲۰ هـ. ق که بیمار شده بود، در خواب امیر مؤمنان (ع) را دید که به وی فرمود: به علم الهدی بگو بر تو فاتحه بخواند تا از بیماری بشوی و شفایابی. وزیر از حضرت پرسید که علم الهدی کیست؟ حضرت امیر فرمود که، علی بن الحسین الموسوی است و پس از آن مشهور به این لقب شد. مؤلف در ادامه، دوازده دلیل بر درستی عقیده سیدمرتضی در باب اهل سنت آورده است. (برگ ۱۵ به بعد). وی در بیان هر وجهی، روایاتی را نقل و شرحی مختصر در باب وجه استدلال خود به آن روایات ارائه کرده است. وجه سیم آن در معنای ناصبی و حوزه تطبیق آن است (برگ ۱۹-۲۰).

مؤلف در این بخش به افراط گراییده و همانند برخی از عالمان اهل سنت که شیعیان را تکفیر می کرده و آتش جنگ عثمانی ها را بر ضد ایرانی ها بر می انگیزتند، او هم به کفر اهل سنت حکم کرده و در جایی هم به صراحت نوشته است که «حکم مشرکان بر ایشان در دنیا و آخرت جاری است و مناکحت و مضاهرت و مساورت و مواکلت و خوردن ذبیحه ایشان چون انجاسند جایز نیست» (برگ ۳۱). البته این باور، مورد تأیید اکثر عالمان شیعه نیست.

وجه دوازدهم، روایت مفصلی از روضه کافی است که ضمن آن ابوبصیر خدمت امام صادق (ع) اظهار می دارد که با داشتن سن بالا، هنوز درباره آخرت خود نگران است. آن گاه حضرت شرحی از پیدایش کلمه رافضه و ویژگی های شیعیان بیان می کند. مؤلف پس از نقل طولانی حدیث (برگ ۱۴-۲۵)، می نویسد: «مناسب است که این حدیث شریف به «مسار الشیعة» موسوم شود». پس از آن پانزده بشارت موجود در آن را برای نجات شیعیان فهرست می کند. (تا برگ ۳۲). وی این مطالب را در کتاب مسار الشیعه خود آورده است.



لزوم مصاحبت شاه با علما

وی در فصلی دیگر از کتاب، فهرستی از متن فارسی روایاتی که در فضیلت عالمان است آورده و پس از آن هم نشینی شاه با آن‌ها را سبب نجات کشور از انحراف می‌داند. وی مراد از روایان اخبار را در توقیع امام زمان (ع) «مجتهدین از اهل ایمان و ایقان» می‌داند که «همه شیعیان» باید «در حوادث واقعه و قضایای سانحه و شناختن احکام و حلال و حرام ائمه انام» به آن‌ها رجوع کنند «و رجوع به غیر ایشان در این زمان، از آن کسان که به درجه اجتهاد معتبر در قضا و فتوا نرسیده‌اند، منزله رجوع به سوی طاغوت است»، «پس وجود علمای دین مبین و فقها و محدثین از اهل ایمان و ایقان در هر عصر و زمان، مادام تکلیف باقی است، ضروری است و بدون ایشان در مثل این زمان که آفتاب خلافت و امامت و ولایت مصطفوی مرتضوی در سحاب غیبت است از جهت رعیت امر دین مبین و مهام کافه مسلمین رواج و انتظام ندارد.»

وی با این مقدمه از شاه صفی که از مصاحبت علما دوره شده، اظهار نگرانی کرده و گویی همه این مطالب را برای جذب وی به سوی علما نوشته است. بنابراین، پس از عبارت‌های بالا می‌نویسد:

«پس چگونه پادشاه دین پناه مظهر لطف اله از نسل خیرالبشر مروج مذهب حق ائمه اثنا عشر - علیهم السلام - که به برکات اجداد و آبای عظام وی شعار دین مبین ائمه معصومین - صلوات الله علیهم اجمعین - در معظم بلاد مسلمین نور ظهور یافته و عالم به پرتو آن منور گشته، بعد از آن که بغات امویه و بغات عدویه و عثمانيه از حزب شیطان در اطفای نورالله الرحمن کوشیده بودند ... ترك نموده مصاحبت و مجالست علمای دین مبین و فقها و محدثین مؤمنین و مجتهدین و روایان روایات ائمه معصومین - علیهم السلام - که در این زمان با وجود اضطلاع اهل عصر و دهر بر جهالت و توازر و سعی ایشان در عمارت طرق آن و مباینت ایشان علم و اهل آن را، در بلدان اهل ایمان از اصفهان و شیراز و کاشان و عراق عرب و خراسان و بحرین که در سایه حمایت و سلطنت این پادشاه است، که ان

شاء الله تعالى اتصال به ظهور قائم اهل البيت - عليهم السلام - داشته باشد،
بسیارند». (برگ ۳۵).

مفاسد ترک مصاحبت علما از سوی شاه

مؤلف در سراسر کتاب از لزوم مصاحبت شاه با علما برای جلوگیری از انحراف سخن گفته است. نمونه‌ای از «مفاسد ناشیه ... از ترك صحبت و مشاورت علمای دین مبین و فقها و محدثین معتصمین به ائمه طاهرین - عليهم السلام - اعتنای پادشاه دین پناه از نسل خیر البشر مروج دین ائمه اثنا عشر - عليهم السلام - به طلب و ذکر و اعتبار و اختیار کتابی مهمل که بی دینی هندی در مقام تفسیر قرآن ... نوشته» است.

مؤلف در جایی از وی با نام ابوالفضل هندی یاد کرده اما نام کتاب وی را نیاورده تا بتوان درباره آن تحقیق بیش تری کرد (برگ ۱۱۶).^{۲۹} وی بر آن است که این کتاب به نوعی در انکار نبوت پیغمبر خدا (ص) نوشته شده و به همین دلیل، در ضمن چندین صفحه مطالب مبهمی از آن گزارش داده که عیناً نقل می‌کنیم.

این کتاب گویا در دوران سلطنت اکبر شاه در هند (۹۶۳-۱۰۰۴ ه.ق) به نگارش درآمده است؛ دورانی که تالیف آثاری از این دست آزاد بوده است. وی اشاره دارد که مؤلف، با تالیف آن کتاب «خشنود ساخته خاطر فاطر طاغی یاغی را که تظاهر و اعلان به دشمنی بهترین پیغمبران مبعوث بر انس و جان می نمود و حتی آن که در زمان فرمانروایی وی در بلاد هندوستان بعضی ملحدان متوسمان به اهل علم بدون نور آن، ذریعه تقرب به سوی او را که عین دوری از زحمت الهی است و قرب به نیران، نوشتن تصنیف نفی النبوة می گردانیدند.» پس از آن، شرحی از اوضاع هندوستان در عهد آن شاه در رواج فساد و انحراف با عبارت پردازی‌های طولانی آمده است:

«... ظهور شر و فسق بدون نهی از آن و معذور داشتن اصحاب عصیان و اکتفای مردان به مردان و زنان به زنان و صمت مؤمنان از کلمه حق و ... افطار روزه روز ماه مبارک رمضان بدون خطوط محذور و قبح آن در دل‌های ایشان و خذلان آمران به معروف و ناهیان



از منکرو ... تعطیل بیت الله الحرام از خاص و عام ایشان و امر به ترك آن و ... معیشت مردان از اعقاب و زنان از فروج و ... مساعدت زنان بر فسق و عصیان و مشاهده بدع و زنا و اهل نیران و ... (برگ ۹۴-۹۷).

اما «غرض بی دین بدمآل از نوشتن کتاب مزبور به طریق اهمال، هم چنان که مشهور است، تصدیق مقال روی دشمن نبی عربی - صلی الله علیه و آله - بود به این که قرآن کلام بشر است نه معجزه خیرالبشر». استدلالی هم آن مؤلف داشته به این صورت که اگر قرآن معجزه است با استفاده از بیست و هشت حرف، کتابی که او نوشته با کم تر از نیمی از این حروف نگاشته شده است. او با این استدلال «باطله خود را مقرب بارگاه پادشاه گمراه گردانید».

مقصود پادشاه هند است که باید همان اکبرشاه باشد. تحلیل مؤلف آن است که عالم مزبور در پی دنیاخواهی و برای جلب مقام چنین متنی را برای آن پادشاه منحرف نوشته است:

زمفتون دنیا ره دین مخواه خدایینی از خویشتن بین مخواه

شاه در پی این کتاب، کسی را به شیراز فرستاده تا برایش ببرد. مؤلف پس از آن که شاهد توجه شاه «به کتاب مهمل منعوت مذکور و طلب آن از دارالعلم و دارالفضل»، بوده، می کوشد تا طی دوازده وجه به رد مطالب آن کتاب بپردازد. مهم ترین اشکال آن است که متن مزبور که شبیه به قرآن نوشته شده، متنی مهمل و بدون معناست و چیزی از آن به دست نمی آید «چون کتاب مزبور بنا بر توغل آن در ابهام و اجمال و تمخض آن در اهمال، بدون قرآن کریم فهم مراد از آن احدی را حاصل نیست». (برگ ۹۹) این چه ربطی به قرآن دارد که هر کلمه و جمله آن مفهم معنای عالی است. گویا متن آن کتاب از نظر عربی، شباهتی با متن قرآن داشته و به نوعی همان مطالب را در قالب شرح، در عباراتی با استفاده از حروف کم تر، بیان کرده که در عین حال، مجمل و مهمل شده است. به باور مؤلف «تحسین آن چه جهت حسن ندارد ... آن هم از صوب پادشاه، باعث بر اعتبار آن ... می گردد» که این البته «از جانب حامی دین به غایت ناسزاوار است». وی این اقدام شاه را در اعتبار بخشیدن

به این اثر «موجب رغبت آن کسان که از علم و عرفان و ایمان ... نصیب ندارند به سوی تشابه و اقتدا نمودن به صاحب آن در اتیان نمودن به مثل آن از جهت اهمال و اجمال و عدم فهم مراد از آن» می داند. (برگ ۱۰۰)

نکته دیگر آن است که مؤلف مسبب ارائه این کتاب را به شاه، همان شخصی می داند که در جای جای کتاب وی را به خاطر تکفیرِ قاتل به لعن ابوحنیفه سرزنش کرده است. نسخه ای از این کتاب در اختیار آن شخص بوده و شاه آن را از وی درخواست کرده است. به هر روی اقدام شاه در درخواست آن کتاب که در نگاه مؤلف تا بدان پایه بد است که نبوت پیغمبر را انکار کرده، اقدامی نارواست و بر «حامیان دین مبین و ناصران دولت ابد قرین از صوفیان و خلص بندگان درگاه پادشاه دین پناه که قدرت اهانت و زجر و منع و خذلان جریّ مذکور را دارند ... [است که] قیام بر آن بر وجه مشروع و معروف» نمایند تا «مؤمنان و اهل عرفان و ایقان در اکناف بلاد موافقان و مخالفان مسرور گردند و اقامت حدی از حدود الهی در ملک پادشاه شود که انفع است به جهت حصول و نزول برکات زمین و آسمان». (برگ ۱۰۴). «پس بر پادشاه دین پناه، ترك اعتنا به کتاب مذکور به قبول و تحسین آن بلکه در رد تقبیح مؤلف آن ... لازم باشد». (برگ ۱۰۵).

مؤلف برخی از عبارت های مهم آن کتاب را آورده است که آن مؤلف در وصف قرآن آورده: «وهو السحر الحلال و طلسم الکمال ما احم حوله ساحر ما هو حد الاحمام و السداد للکلام کالحلو للطعام و الملح للادام». و در وصف کتاب خود به شعر با استفاده از لغات عجیب غریب بدون نقطه گفته:

الواح سحر ام طلسم مکرم صراح الاصل طرس مطهر

مؤلف در هر وجهی که برای نادرستی آن کتاب بیان کرده، در انتها این تاکید را دارد که «پس نتواند بود که طلب پادشاه دین پناه کتاب مهمل مذکور را طلب قبولی و تحسینی و اختیاری و اعتباری بوده باشد». و نیز اشارتی به آن نویسنده شیرازی که نامش را «جریّ شقی» گذاشته کرده که «تشابه و اقتدا به صاحب کتاب مذکور» کرده به «توقع صله و عطیه و جایزه از پادشاه» کتابی مشابه آن در تفسیر بلا نقطه قرآن تالیف کرده است. (برگ



۱۰۸-۱۱۰). شرح این واقعه در ادامه خواهد آمد.

ضرورت حمایت مالی از علما و سپردن کارها به دست مجتهدان عادل

وی در فصلی دیگر، دربارهٔ ثواب و فضیلت اذخال سرور در مؤننین سخن گفته و دوازده حدیث در این باره انتخاب و نقل کرده است. وی در ذیل حدیث ششم، و نقل روایت نجاشی، حاکم اهواز، که توصیه ای از امام صادق (ع) برای کمک به یکی از شیعیان دریافت کرده بود، اشاره به وضع نابسامان علما از نظر مالی دارد به طوری که «در عرض زاید از دو سال، جمعی غیر از اهل عرفان و ایقان از مؤمنان که غایت احتیاج و عسر حال و شدت فقر و ضیق معیشت عیال دارند، چون قلیلی به جهت ایشان، قبل از این استمرار داشت، انقطاع یافته بود، سعی ها به وسایل در دیوان پادشاه نمودند که شاید به جهت ایشان وجه معاشی از محل حلال به هم رسد» اما، این تلاش ها راه به جایی نبرد. (برگ ۱۶۰). وی از شاه خواسته تا هم قضای دین او «از وجه حلال» نماید و هم آن که «جری مذکور» را - که پس از این از وی سیخن خواهیم گفت - خوار سازد. ایضا پس از آن، باز از شاه درخواست می کند تا «در اعزاز و اکرام مؤمنان و شیعیان عموماً و علما و فقها و مجتهدان و محدثان که حجت حجة الله الرحمن اند» بکوشد. (برگ ۱۶۲).

فصلی دیگر، در برآوردن حاجت مؤمنان و ثواب آن است. در این جا هم وی دوازده حدیث را انتخاب و ارائه کرده است. به نظر می رسد، هدف او در این بحث، نجات عالمان شیراز از وضعیت اسف بار مالی شان باشد. وی دربارهٔ آن ها که از ایشان با تعبیر «فقرای شیعه صاحب عیال از اهل عرفان و ایقان، از علما و متعلمان در دارالعلم شیراز» یاد کرده از شاه می خواهد تا «از محل حلال، بر وجه دوام و استمرار، بدون وساطت و امتنان احدی» به آن ها کمک کند. (بگ ۱۶۵). پس از آن، با نقل احادیث فراوانی باز بر همین نکته تأکید می کند که «بنابراین، هرگاه پادشاه دین پناه در قضای حاجات مؤمنان و شیعیان عموماً و علما و متعلمان از اهل ایقان خصوصاً اعتنا فرمایند و به اخلاص نیت به قصد قربت و رعایت جهت موالات ایشان با اهل بیت عصمت و طهارت، قضای حاجت ایشان نمایند

و ایشان را محتاج به توسل به دیگران، خصوص بعض اهل دیوان که نظر ایشان مقصور بر حطام دنیاست و ذخایر آن و حفظ جاه و منصب، نگردانند، به یقین آن چه در ضمیر اشرف است از مقاصد خیر الله سبحانه و تعالی آن را بر می آورد و از هم آن باز می دارد ان شاء الله. (برگ ۱۷۱). این بحث در برگ ۱۷۳ پایان می یابد.

در فصل بعد، باز احادیثی در قضای حاجت مؤمنان آورده و هم چنان از وضع دیوانیان ناراحت است، چرا که «بعضی از دیوانیان» اصلاً و مطلقاً اهتمام به صلاح دارین مسلمین ندارند و غرض آن ها منحصر در حطام دنیا و ذخایر آن و حفظ جاه و ریاست است». (برگ ۱۷۴).

وی البته در برآوردن حاجت علما، بر درآمد حلال تکیه دارد و این مطلب را قدری واضح تر بیان می کند. او می گوید: «... از محل خللی نه از نمای موقوفات هر محل که صدر می دهد، چون نمای وقف هر محل که صدر به عنوان وظیفه به هر کس می دهد، غالباً بر خلاف شرط وقف واقع می شود و بر تقدیر موافقت اتفاقی، صدر را در آن ولایتی شرعی نیست، پس حرام بوده باشد بر آن کس ... هم چنین امر سیورغالات غالباً علی الاصح فی المسأله. و قطعی است حرمت نصب قاضیان و شیخ الاسلامان این زمان که به درجه اجتهاد و معتبر در حکم کردن میانه مسلمانان و فتوا دادن نرسیده اند ... و هم چنین نصب متولیان و متصدیان که صدر زمان بر موقوفات هر محل بر خلاف شرط آن می نماید به یقین بر خلاف شرع انور است.» (برگ ۱۷۶).

ممکن است تصور شود که چنین مجتهدانی در دسترس نیستند. به اعتقاد وی یافتن افراد واجد شرایط هم دشوار نیست، بلکه بر شاه است «تا ... بداند که در هر شهر و قطر مجتهد عدل امامی جامع جمیع شرایط حکم و فتوا کیست».

پرسش بعدی این است که شاه این مطلب را از کجا دریابد. کمره ای می نویسد: «و تحقیق این مقدمه از عارفان عصر که صاحبان انصافند و کتمان حق به مکان حب ریاست و طلب دنیا و ذخایر آن نمی کنند میسر است.»

اکنون که انتخاب شدند به چه کار باید گماشته شوند؟ کمره ای می نویسد: «و بعد از

حصول معرفت مجتهدان و محدثان ایمانیان عصر که به اعتقاد مؤلف رساله، در هر یک از بلده اصفهان و کاشان و خراسان و عراق عرب و بحرین و شیراز و غیر آن نور وجود ایشان ظهور دارد، واحد یا متعدد ... شرعیات هر قطری را به یکی از ایشان مفوض و مرجوع فرماید و ممکن در آن گرداند بر وجه انفراد و استبداد و مردمان هر قطر را به متابعت و انقیاد اوامر و نواهی مجتهدان قطر مأمور سازند و غیر را که از سلک ایشان خارج است، مسلط بر ایشان نگردانند و تمکین تام تمام فرمایند تا بر ایشان قیام به آن به حسب شرع اطهر لازم آید و عذر و حجت ایشان که تمکن در رواج و انتظام امور شرعیه مسلمانان نمی یابند از جانب سلطان منقطع شود تا بعد از آن امور عالمیان به انتظام آید و آثار عدل پادشاه که موجب ثبات دولت و دوام عظمت و سلطنت وی است انتشار یابد و همه خیر و برکت به هم رسد و این مزیت عظمی در دنیا و عقبا پادشاه را بر پادشاهان سابق و لاحق حاصل شود. (برگ ۱۷۸).

فصل بعد درباره لزوم گرامی داشتن مؤمن است که مؤلف شش حدیث در این موضوع آورده است. وی در این جا کسانی که «در تقلیل عطیه و احسان پادشاه می کوشند و آن را نفع مال دیوان حساب می کنند» نکوهش می کند. (برگ ۱۷۸). وی هم چنین از تالیف رساله «تحفه فاخره» یاد کرده که آن را «به جهت پادشاه ایمانیان تالیف نمود و به درگاه دین پناه فرستاد و به پادشاه رسید.» مؤلف اشاره به «پنجاه تومان» بدهی خود می کند و این که با وجود «عسر حال و کثرت عیال» شاه کمکی به او نکرده؛ هر چند امید دارد که «شاه در این مرتبه به محض تفضل و احسان، امر به قضای دین مؤلف از فضل نعم منعم حقیقی خداوند رحمان از محل حلال بدون وساطت بعض دیوانیان و هم چنین به تعیین وجه معاشی مناسب همت وی از وجه مباح بر سبیل دوام و استمرار بدون وساطت مذکوره» بنماید. (برگ ۱۸۳).

استمداد مؤلف از علما و شاه در برخورد با یک انحراف

در میان شاهان صفوی، شاه اسماعیل دوم، اندکی تمایلات سنی منبشانه از خود نشان داد. پس از وی، به مقدار بسیار محدودتری چنین تصویری درباره شاه صفی مطرح شد.^{۳۰} این را می دانیم که در نگاه برخی از علما، اندک گرایشی که گاه به مصلحت سیاسی در این امور



واقع می شد، قابل قبول نبود. به هر روی شاه، پای علما را نیز به میان می کشید و در جست و جوی حامیانی برای افکار خود بر می آمد.

مؤلف ما که ریشه انحراف را در دوری شاه از علمای اصیل می داند، می کوشد تا با مشکلی که در این زمان پدید آمده و یک قاضی غیر شرعی یا به عبارتی غیر واجد صفات مجتهد جامع الشرایط که سمتی یافته و روابطی با شاه به هم زده و مشکلاتی را به وجود آورده، برخورد کند.

کمره ای در ادامه بحث اصلی خود در لزوم حضور علما برای قضاوت و اداره امور شرعی جامعه، روایت امام صادق (ع) را آورده که فرمود: «اتقوا فی الحکومة، فان الحکومة انما هی للامام العالم بالقضاء العادل فی المسلمین لنبی او وصی نبی». این حدیث نیز اشاره به «جواز حکومت مجتهد جامع شرایط در زمان غیبت امام - علیه السلام - دارد. (برگ ۱۲) وی با اشاره به روایتی که در آن امام، محمد بن مسلم را از هم نشینی با قاضی بد ملامت کرده می نویسد: «این حدیث ... صریح است در حرمت و معصیت بودن هم نشینی غیر قاضی شرعی مثل دست غیب^{۳۱}». مقصود وی از این دست غیب، شخص مورد نظر است که اساساً یکی از اهداف مؤلف در این کتاب، برخورد با انحرافی است که به عقیده وی از سوی او مطرح شده است.

مشکل آن است که این شخص با وجود آن که شرایط مجتهد جامع الشرایط را ندارد و اساساً در تشیع او تردید وجود دارد «مع ذلک بالفعل در دارالفضل و دارالعلم^{۳۲} در عهد این پادشاه دین پناه از نسل خیر البشر مروج دین مبین اثنا عشر ... بر مسند قضا و حکم و فتوا با عدم شرایط معتبره راساً و اصلاً نشسته و به دلالت این حدیث لامحاله هم نشین او با وی ایمن از نزول لعنت و غضب از عالم غیب نیستند ان شاء الله». (برگ ۱۳).

داستان چیست؟ از مطالب کتاب بر می آید که شخصی از علما در شیراز که احتمال می دهیم خود علی نقی کمره ای باشد، با استناد به نمازی که گفته شده بر طبق فتوای ابوحنیفه درست است - و در ادامه شرح آن می آید - فتوا داده است که روا شمردن چنین نمازی، شاهی بر جواز لعن به قائل به صحت آن است. در برابر او، شخصی دیگر در



شیراز که از سادات دست غیب بوده، گفته است که اگر کسی فتوای به جواز لعن ابوحنیفه را به خاطر این نماز بدهد، کافر است! وی رساله ای هم در این باره نوشته است. این مسئله سبب نزاعی میان علما شده و دیوانیان شاید به تحریک شاه، از وی دفاع کرده و حتی حکمی برای وی نوشته شده - شاید برای قضاوت یا شیخ الاسلامی و در هر حال برای مداخله در امور شرعی - و خلعتی شاهانه هم به او تعلق گرفته است.

این مطلبی است که سبب آشفتگی خاطر کمره ای که در آن روزگار در شیراز بوده شده است. البته از کتاب وی به دست نمی آید که فتوا از آن خود وی بوده، اما همان طور که گفته شد احتمال آن وجود دارد. بخش مهمی از «همم الشواقب» در این زمینه است که مروری بر آن می کنیم، وی می نویسد:

«ما اهل عرفان و ایقان، شک نداریم که نصرت و حمایت و اعانت شیعه از جهت تشیع، نصرت و حمایت و اعانت اهل البیت - علیهم السلام - است و در احادیث شریفه ایشان - علیهم السلام - دلالت بر این شده. پس بنابراین، بر مؤمنین این زمان از علما و متعلمین که حوارین ائمه هدی اند - علیهم السلام - متوجه است که نصرت و حمایت و تقویت مؤلف رساله نمایند در مقام دفع جرأت جری در دین مبین که به ظاهر در جامعه شیعیان و در باطن به یقین مرید ابوبکر و عمر و عثمان است و گفته و نوشته و ندا و اعلان داده و اعتقاد و اذعان کرده با اصرار تمام که مجرد نوشتن فتوا مشعر به تجویز لعنت به معنای دوری از رحمت الهی بر ابوحنیفه ... صاحب نماز مخترع لازم مذهب باطل او که وضوی آن از آب نیبذ است و قرائت آن گفتن دو برگ سبز است و سجده آن بر عذر پاسبه و لباس فاعل آن پوست سگ است و انصراف و فراغ از آن به شرطه است به قصد آن، محض کفر و ارتداد فقیه شیعه فتوای مذکوره است، عیاذا بالله منه تا به اعانت و نصرت و تقویت مذکوره در مقام مذکور چون از حوارین اهل البیت - علیهم السلام - اند جزای خیر ... در بهشت یابند ان شاء الله و از مذمت متشیعین به جانب نهر کوثر افتند.» (برگ ۶۰).

هم چنین این شخص تفسیری از حروف بی نقطه برای قرآن نوشته بوده که به خاطر آن مورد حمله مؤلف قرار گرفته است. مؤلف بر این باور است که وی به پیروی ابوالفضل



هندی متنبی که کتابی همانند قرآن تالیف کرده، خواسته با این تالیف خود، پای خویش، جای پای او بگذارد: «ورغبت مذکوره در دارالفضل بعد از انتشار خبر طلب پادشاه دین پناه کتاب هندی مذکور را از آن کس که فتوای علمای دین مبین و فقها و مجتهدین فرقه ناجیه مشعر به تجویز لعن بر ابی حنیفه ... و نماز مخترع او را که اشارت به آن در این رساله شریفه رفت، محض کفر و ارتداد مفتی فتوای مذکور گردانیده، تحقق و وقوع و ظهور یافت و در مقام نوشتن (تفسیر) به فارسی بلا نقطه درآمد و مسموع شد که کلماتی چند مهمل غیر محصل بدون رعایت معنای ترکیبی از آن در تحت بعض سور قرآنی تشابه و اقتدا به بلاایمان سابق نوشت و تفسیر بلا نقطه نام نهاد و معنون به اسم پادشاه دین پناه گردانید و زیب و زینت داده به درگاه معلی فرستاد به توقع مذکور.»

وی این کار او را شبیه کار همان هندی دانسته اشاره می کند که «غیرت ناموس الهی نخواهد گذاشت که غرض غیر صحیح او بر آن مترتب شود تا راه طعن و قدح مخالفان را بر ایمانیان و پادشاه ایشان به هم رسد به این وجه که گویند حبذا آن که در دارالعلم شیعیان شخصی به هم رسیده که در مقابل قرآن کریم معجزه خاتم پیغمبران از قسم اعجاز به زعم جاهلان از جهت اهمال آن تشابه و اقتدا به دانای بلاایمان اهل هندوستان که کتاب محمل به جهت تصدیق پادشاه شان که نفی نبوت بهترین پیغمبران می نمود نوشته، می نویسد و صله و عطیه از پادشاه شیعیان به ازای آن می یابد.» (برگ ۱۰۱). وی مطالبی از زمخشری در کشف (و از طریق وی از جاحظ در نظم القرآن) در تأیید معجزه بودن قرآن آورده است.

نیز در جای دیگر با این عبارت که خبر برخورد او با فتوای علما در این باب «تا به حدی» است که «به گوش و هوش اکثر اهل بلدان موافقان و مخالفان رسیده و اهل عرفان می گویند که می یابد که او غالی ابوحنیفه یعنی به اعتقاد الوهیت یا نبوت وی بوده باشد.» (برگ ۱۰۳). در همان جا آمده که وی کتابی بدون نقطه در تفسیر قرآن نوشته بوده است. در جای دیگری (برگ ۱۱۱) اشاره به انگیزه این مؤلف کرده است که با این برخورد خود، خواسته است تا خبر آن «به سلطان خرم که در میان پادشاهان زمان، عَلم است در تعصب مذهب ابوحنیفه و اصحاب آن ... در هندوستان ... تا بالمال نانی از خان عصیان و طغیان

به جهت خویش پخته باشد .»

فصل دیگری از کتاب، که گویا به طور مستقل به این بحث اختصاص داده شده، با این بحث آغاز شده که از مضرات عدم مداخله علما در کارها، یکی هم این است که در شیراز که «دارالعلم والفضل» است و این تسمیه «نه به طریق ارتجال» بلکه به «مناسبت اسم بامسمی در کمال است» شخصی یافت شده که چنین برخوردی با مفتی فتوای جواز لعن ابوحنیفه کرده و او را کافر و مرتد دانسته است.

مؤلف می نویسد: «و از ششم رمضان الی الان که عشر آخر شهر شعبان المعظم من شهور السنة الرابعة والاربعین بعد الالف الهجرية (۱۰۴۴ هـ.ق) است، اعلان به اصرار تمام و اظهار اعتقاد به آن در خانه فضل و علم میانه اهل ایمان و عرفان و ایقان و خواص و عوام از مسلمانان نموده تا به حدی که به اکثر بلاد موافقان و مؤمنان و بعض بلاد مخالفان مثل بصره به یقین به اخبار حاجیان و سایر بلاد ایشان از مکه مشرفه و اسطنبل و هندوستان چون دواعی نقل آن متوقّر است، نظر به حنفی مذهب بودن پادشاهان ایشان و دوست داشتن سماع نقل آن به جهت مباهات به آن رسیده و می رسد و به گوش بعض دیوانیان پادشاه شیعیان نیز رسیده. و با وجود آن که علما و مجتهدین بلدان مؤمنان این عصر و زمان از شیراز و اصفهان و کاشان و قم و بحرین فتوا نوشته اند که لعن بر اصل نماز مذکور، چه جای صاحب آن، سبب اجر و ثواب موفور است و تکفیر مذکور از جری و شقی مزبور جرات در دین مبین و خروج از شرع انور بلکه از ایمان است و صدر پادشاه مسمی به حبیب الله به خط شریف نوشته که هزار جهت لعن دارد و توبه جری مذکور از جرات مذکوره بر تقدیر تحقق آن به احیا داشتن شب ها، احتمال قبول دارد، دون قطع به آن، هم چنان که توبه مرتد فطری است، و به قلم شریف السید السند العلامة عمدة العلماء الدین فی هذا العصر شیخنا امیر احمد بن زین العابدین العلوی - ایدة الله - رساله شریفه موسومه به «اظهار الحق و معیار الصدق» در باب حکم جرات جری شقی مذکور آمده و در آن ذکر فرموده همین عبارت لطیفه را بعینها ...» - پس از آن متن حکم احمد علوی را درباره توبه این شقی جری آورده است. ۳۳ - «و هم چنین به قلم بعضی دیگر از علمای دین مبین در

باب حکم جرات مذکوره رساله به عربی و فارسی درآمده. جری مذکور کماکان برگفته و نوشته و حکم خود اصرار دارد و اظهار اعتقاد به آن می نماید.»

جالب آن که علی رغم اشارت مؤلف به برخورد حبیب الله صدر، کار آن شخص به نوعی مورد تأیید دیوانیان شاه قرار گرفته و خلعتی به او داده شده و دست او در بسیاری از امور باز گذاشته شده است. مؤلف این خبط را ناشی از ترك مصاحبت علما توسط شاه می داند. وی می نویسد:

«حتی آن که خلعتی که به جهت او از دیوان پادشاه بعد از مراتب مذکوره به وسیله بارخانه متعارفه آوردند و پوشید و مشهور ساخت که خلعت نخستین اوست، در حکم و گفته مذکوره او و هم چنین حکم و مثالی که از دیوان پادشاه و صدر به غفلت، به جهت او گذاشته بود، بعد از جرات مذکوره با توغل مثل او در جهالت و ضلالت و شقاوت، چنان که اهل عرفان و ایقان زمان را معلوم است و از غایت ظهور و عیان مستغنی از بینه و برهان است، به مضمون تمکین او در معظم امور مسلمین حتی تصحیح فتاوا و در ماه شعبان بعد از جرات مذکوره و رسیدن آن به گوش و هوش عالمیان بر منبر خواندند، جری مذکور، مذکور و مشهور ساخت و به جاهلان و تابعان او حزب شیطان گفت که حقیقت او در حکم تکفیر مذکور بر دیوانیان پادشاه و صدارت پناه ظاهر گشته، لهذا به جهت او حکم تمکین در معظم امور شرعیه نوشتند و آوردند و بر منبر خواندند و بیان جهت توجه فساد ظهور جرات مذکوره با خصوصیات آن از جری مذکور نسبت به دین و ملت و دولت پادشاه زمان که به اعتقاد عارفان خصوصیات آن که منشأ فساد مذکور است و آن در مقام رفع آن در نیامدن دیوانیان پادشاه است با اطلاع یافتن ایشان بر آن و تشریف خلعت دادن و حکم تمکین وی در معظم امور مسلمین نوشتن از ترك صحبت پادشاه دین پناه علمای دین مبین و مجتهدین به یقین به هم رسیده.» (برگ ۱۱۳).

در این جا وی بر آن می شود تا به دوازده وجه، لزوم برخورد با این مسئله را بیان کند. اول: آن با این اقدام، راه طعن و قدح پادشاه هندوستان و روح بر شیعیان باز می شود، زیرا شاهند که چگونه چنین شخصی با دادن این فتوا به «خلعت تحسین» مشرف



شده و «حکم تمکین» در «معظم امور مسلمین» به وی داده شده است.

دوم: آن که این روش، با روش آباء و اجدادی شاه سازگاری ندارد و به منزله «تغییر قانون مقرر مستمر آبا و اجداد و اقدسین پادشاه دین پناه» است «که مروجان مذهب حق ائمه اثنا عشر - علیهم السلام» بوده اند و «در اعصار ایشان، در همه بلدان ایمانیان، احدی را یارای اظهار چیزی از شعائر مخالفان» نداشت. وی با اشاره به برخی از فعالیت های شاه اسماعیل، به جرات برخی از سنیان در اظهار شعائر خود در برخی از مناطق «اطراف فارس مثل جهرم و خنج و کوه مره» اشاره کرده است. (و نیز برگ ۱۲۶). پس از آن، بار دیگر تکرار کرده که «تشریف خلعت تحسین و حکم تمکین در معظم امور مسلمین از دیوان پادشاه» سبب می شود تا آن ها جری تری شوند، به ویژه که در زمان اسماعیل متاخر (دوم) هم این جرات از آن ها ظاهر شده است. پس از آن، برای دفع شبهه از شاه صفی تاکید می کند که «و غرض، نه آن است که العیاذ باللّه منه، عنایت پادشاه دین پناه به نصرت و تقویت و حمایت دین ائمه اثنا عشر - علیهم السلام - کم تر شده، حاشا کی تواند بود که نتیجه «کشجرة اصلها ثابت و فرعها فی السماء» ثمره اصل خود نداشته باشد بلکه غرض آن است که تحقق اصل جرات و ترتب فرع بر آن، بنابر نبودن علمای دین مبین از مجتهدین و محدثین مؤمنین این عصر در پایه سریر سلطنت ابد قرین و ترك صحبت و مجالست و مشاورت و تمکین ایشان بر خلاف قانون آبا و اجداد ... به ظهور آمده.» (برگ ۱۱۵).

وی این اقدامات را به دیوانیان منسوب می کند و در هر حال نگران تفاوت میان دو شیوه پیش از زمان این شاه و زمان اوست که کارهایی از جمله «امر به فارسی کردن کتاب احیاء (علوم) و اعتنای به آن و طلب تفسیر مهمل شیخ ابوالفضل هندی که به جهت خشنودی ملحدی نوشته ... و خلعت دادن جری مذکور و حکم به تمکین او در معظم امور شرعیه مسلمین» در حال انجام شدن است. (برگ ۱۱۶).

وی با اصرار، خواستار آن است که شاه بر اساس امر به معروف و نهی از منکر، از فعالیت کسی که حکم به کفر دیگران داده جلوگیری کند. البته این وظیفه همه است، اما «پادشاهان را امر مشکل تر است، چون قدرت ایشان عموم دارد». (برگ ۱۱۹). وی در

وجوه بعدی، روایاتی را نقل و ترجمه کرده و در جای جای مطالب اشاره به آن شخص کرده و ضرورت برخورد با وی را یادآور شده است. در ضمن، بر سخن اول خویش نیز تأکید دارد که مجتهدان رکن حکومت هستند و بدون آن‌ها کار دشوار است. این مطلبی است که او در رساله «لزوم وجود مجتهد در عصر غیبت» هم آورده و در این جا هم پس از نقل روایتی گوشزد کرده است که «در این حدیث شریف، اشعار هست به جهت زیرکان که زمان غیبت امام - علیه السلام - خالی از وجود مجتهد عدل امام نمی باشد.» (برگ ۱۲۵). حضور علما در دستگاه حکومت، سبب حفظ حکومت از فساد و انحراف می شود. حتی «بر تقدیر وجود احدی از ایشان در درگاه پادشاه و مداخلیت او در دیوان» این قبیل کارها «از دیوانیان به ظهور نمی آمد و این غضااضت نسبت به ملت راه نمی یافت.» (برگ ۱۲۷).

وی در وجه نهم، اشاره به ضرورت حفظ دین مردم توسط شاه دارد. از همه مردم و علما نیز انتظار دارد که در برابر این انحراف بایستند. انحرافی که در اصل از خود دربار نشأت گرفته است و کاری که «وظیفه مجتهد عدل امامی جامع جمیع شرایط حکم و فتوا» بوده برای او نوشته اند و «حکم مذکور را بر منبر دارالعلم و دارالفضل که در همه بلدان منحصر یک شهر است، لفظاً و معنا می خوانند». وی از سکوت برخی در برخورد با آن اظهار نگرانی می کند و آن را ناشی از «جلب حطام دنیا و ذخایر آن» می داند. (برگ ۱۲۹). او تقیه را در این باره روا نمی دارد، زیرا تقیه وقتی «مقبول است که ... از جانب بندگان پادشاه شیعیان نیز این طور افراط و عدم مبالغت مشاهده و معلوم شود و حال آن که ظن بلکه یقین برخلاف آن است؛ غایه ما فی الباب، چون پادشاه را از صحبت فیض موهبت علمای دین و راویان روایات ائمه طاهرین - علیهم السلام - که در مثل این زمان حجة حجة الله رب العالمین اند غفلتی روی داده و امر دین بلکه کافه امور مسلمین را برای شخصی گذاشته که به یقین از وی متمشی نمی شود.» (برگ ۱۵۵)

وی آن شخص را یک «سنی حنفی» می داند که در زی شیعیان درآمده است. (برگ ۱۳۱). و در جای دیگری اشاره دارد که آن شخص «رساله ای ... به جهت ترویج قول باطل خود نوشته و شهرت تمام در شیراز دارد و بعضی از ظرفا، رساله مذکوره را



«نصرة الحنفی» نام نهاده». (برگ ۱۳۳). وی مؤلف را از تشیع خارج دانسته و در نسب وی هم تردید کرده، نوشته است «شرف و نسب جرّی مذکور صدق و حقیقت» ندارد. (برگ ۱۳۴) نیز می افزاید: «مؤلف نفی آن را از بسیاری از معتبرین سادات دار مذکور از نسابه و انجویه و دشتکیه و شریفیه و غیر سادات از معمرین شنیده است». (برگ ۱۳۶).

وی با استناد به آن که جد مبرور مغفور علامه شاه تقی الدین محمد نسابه به خط خود در تتمه نسب نامچه معروفه به شجره سادات دشتکیه نوشته به انکار نسب آن شخص پرداخته و می نویسد: «کذب شرف نسبی هاشمی جرّی مذکور شهرت تمام میان خاص و عام دارد». در این جا وی آگاهی هایی از نسب نامچه های موجود آن زمان در شیراز به دست می دهد و از جمله به نسب «صدریه محمدیه دشتکیه» - نسب ملاصدرا! - اشاره دارد که از نسل اسحاق بن علی بن عربشاه بن ... زید بن علی بن محمد بن علی بن جعفر بن احمد بن جعفر بن محمد بن زید بن علی بن الحسین - علیهما السلام - اشاره دارد. (برگ ۱۳۶).

بعد هم چندین صفحه بحث که بر فرض سیادت، این مسئله تأثیری در گذشت از خطای او ندارد، بلکه تقصیرش بیش تر است. (تا برگ ۱۴۵). وی هم چنین اشاره به برخی از رفتارهای نادرست او در شیراز دارد؛ از جمله «تضییع و غصب سه چهار هزار تومان تقریبی» که «از ذبوع و شیوع به حد مشاهد و عیان رسیده» است. (برگ ۱۴۶). این بحث تا برگ ۱۴۹ پایان می پذیرد.

فصل بعد به اخوت میان مؤمنان و حقوق آن ها بر یکدیگر اختصاص داده و هفت حدیث در این باره ارائه کرده است. در ضمن این مباحث، از این که وی را در مبارزه با این شخص کمک نمی کنند، اظهار ناراحتی می کند و می نویسد: «چرا برادران ایمان، در مقام نصرت و اعانت مؤلف متغیث مستعین در نمی آیند تا دفع جرات مثل جرّی مذکور از دین مبین به برکت حمایت پادشاه دین پناه شود». (برگ ۱۵۴) و می نویسد: «بر علما و متعلمین مؤمنین عصر لازم است» تا در برابر آن شخص از وی حمایت کنند، چرا که «جرات او اختصاص به مفتی فتوای حقه مذکوره ندارد» بلکه به همه «علما و مجتهدان عصر» که آن فتوا را پذیرفته اند بر می گردد. این فصل هم در برگ ۱۵۷ پایان می یابد.

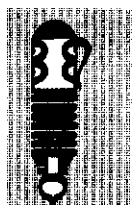


کمره ای و مخالفت با دستور شاه به ملاصدرا در ترجمه 'احیاء العلوم

در این جا وی انحراف دیگری را که آن هم ناشی از عدم حضور علما در پای سریر سلطنت است، بیان می کند. ابتدا با اشاره به تلاش های اجداد شاه در احیای آثار شیعی برای ترویج «مذهب حق و اهل آن» و «دفن طعن و قدح مخالفان از طریقه مستقیمه اهل ایمان و ایقان» از این که «جمعی از علمای دین مبین در تحت سریر سلطنت این پادشاه دین پناه قیام ندارند» اظهار نگرانی کرده و یکی از نتایج آن را این دانسته که اوامری از دربار صادر می شود که «در انتظار اهل عرفان و ایقان خلاف طور آباء و اجداد عظام پادشاه و طریق مروجان دین مبین است». یک نمونه مهم از نگاه وی «امر کردن به شرح فارسی نوشتن بر کتاب موسوم به احیاء العلوم تصنیف غزالی (است که) از بزرگ ترین علمای سنیان ... است، چون مشتمل است بر عقاید فاسده ایشان و غیر آن در هر باب». این کتاب «نزد علمای آل محمد - صلی الله علیه وآله - از جمله کتب ضلال است و حفظ و نشر مواضع ضلال از آن، هر گاه مقام تقیه و غرض نقض آن نسبت به قادر آن نبوده باشد جایز نیست.»

پس از آن، نمونه هایی از مطالب نادرست کتاب غزالی را فهرست کرده. نخست آن ها مسئله جبر است و پس از آن مسائل دیگر. (برگ ۳۶). یکی از آن ها هم نقل حدیث مسابقه دوی پیغمبر (ص) و عایشه است! پس از آن، پرسش از «اهل انصاف از ارباب بصیرت و تجارب و معرفت» این است که آیا رواست که «پادشاه فرقه ناجیه اثناعشریه» «مثل کتاب مذکور مشتمل بر ضلالت و جهالات» «اعتنا به شرح فارسی گردانیدن آن نمایند»؟

جالب آن است که شاه از ملاصدرای شیرازی خواسته بوده تا به این اقدام دست یازد و نگرانی کمره ای از این نیز هست که «ومثل مولانا الفاضل العلامة الفهامة صدرای شیرازی را در این حالت که مخبر از حال خود است به تلاوت «رب انی وهن العظم منی واشتعل الرأس شیباً، امر کنند که کتاب مذکور را شرح کند تا بنا بر لزوم امثال فرمان قضا جریان ناچار افتد، مولانای مذکور ترك آن چه اهتمام به آن هست در دین مبین از فکر صحیح کردن مثل وی در



علوم دینیه و معارف یقینیه و ثبت نتایج آن به جهت هدایت و ارشاد و اشتغال به شرح مذکور جستن و معنون به اسم پادشاه دین پناه گردانیدن، حاشا و کلا که روا بوده باشد».

به عقیده وی این روش با روش آبا و اجداد شاه صفوی ناسازگار است «یقین باشد که ارواح مقدسه آبا و اجداد اقدسین پادشاه دین پناه را عدم رضا و خشنودی از این امر حاصل است، چرا (که) در عصر هیچ یک از ایشان - قدس الله ارواحهم - با کثرت علمای دین مبین و مجتهدین و اختیار صحبت و مجالست ایشان در مقام مثل امر مذکور و اعتبار و اعتنا به مثل کتاب مزبور در نیامدند. یقین که اگر غیرت دین مبین ائمه طاهرین - علیهم السلام - می شایست اقدس شاه جنت مکان علین آشیان شاه طهماسب - انار الله برهانه - متوجه امر مذکور می شدند.» (برگ ۳۷). این مثال به آن دلیل است که شاه طهماسب، مهم ترین اقدامات فرهنگی را در نشر معارف شیعی انجام داد.

مؤلف در منصرف کردن شاه از این اقدام، به ایجاد احتمالی نارضایتی میان مؤمنان و ایجاد مشکلاتی دیگر اشاره کرده است چه «مجال آن هست که امر و اعتنای پادشاه دین پناه به فارسی کردن کتاب مذکور دل های ارباب غیرت دین مبین را به رنج آورده به ملاحظه جهات مفساد آن نسبت به دین و ملت بلکه به دولت ابد مقرون». آن گاه به شمارش این مفساد که عدد آن ها را تا دوازده بالا برده می پردازد:

اول «تفاخر و مباهات سنیان ... بلکه پادشاهان ایشان از روم شوم و هندوستان و ازبک». دلیل آن این که وقتی «پادشاه شیعیان» چنین اعتنا و اعتباری برای آثار سنیان قائل باشد که «امر کند که کتاب احیاء علوم که تصنیف یک مصنف عالم از اهل سنت و جماعت است فارسی کنند» خواهند گفت که «میانه شیعیان علم و عالم و کتاب و صاحب کتاب که نام و نشان توان برد نیست».

دوم «صورت ظهور احتیاج طائفه محقه به سوی مخالفان و کتاب ایشان با کمال توان گری» به طوری که «این احتیاج حقیقت موجب دخول در ضلالت ایشان است». سوم آن که آن چه «از حق و صدق و حقیقت و هدایت و ارشاد و منجیات و مهلکات و ...» در احیاء علوم آمده، در کافی کلینی نیز آمده است. با این وجود «اهل عرفان و ایقان



می‌گویند: چرا پادشاه دین پناه امر نمودند که بعضی از علمای دین مبین و فقها و محدثین و عارفین و متألهین عصر از مؤمنین به تصنیفی مثل کتاب مذکور مآخوذ از کلام ائمه طاهرین - علیهم السلام - قیام نمایند. « (برگ ۴۰).

چهارم «آن که طلب هدایت از کتاب غزالی از حیثیت عنوان آن نمودن، طلب هدایت است از غیر ائمه هدی - علیهم السلام - و طلب هدایت از غیر ائمه هدی ضلالت است. پنجم بر شیعیان است که در دوران غیبت به روایان احادیث امامان (ع) که همان مجتهدان هستند رجوع کنند و رجوع به کتاب غزالی منافات با این رجوع دارد.

ششم «آن که ترویج کتاب مذکور، چون از کتب ضلال و اهل ضلال است ... موافق طریقه مستقیمه ائمه هدی - علیهم السلام - جایز نیست». وی با تہذیب آن هم سازگاری ندارد، چه به معنای «عدم استطاعت و عجز علمای دین مبین و فقهای مؤمنین است از اقدام به مثل تصنیف مذکور به طریق اهل حق». «بنابر این بهتر است شاه به این قبیل تألیف از سوی علمای شیعه دستور دهد، کاری که اجداد وی در «نصرت و تقویت و حمایت مذهب حق ائمه معصومین - علیهم السلام -» انجام می‌داده‌اند.

وجه هفتم و هشتم و نهم بدین اصل بر می‌گردد که دانستن و پیروی و مراجعه به آن چه غزالی آورده، «اخذ و تمسک به غیر عثرت طیبه» و «خارج از ابواب خداوند» و «سلوک غیر طریق ائمه هدی - علیهم السلام -» است. (برگ ۴۴). وجه دهم و یازدهم و دوازدهم هم به تقریب شبیه همان مطلب است که برای هر کدام حدیثی هم آورده شده است. حاصل آن که «پس ترك کتاب غزالی باوصف عنوان مطلقاً واجب باشد». « (برگ ۴۸).

بحث بعدی وی نقل دوازده حدیثی است که در «فضل و شرف و منقبت و مکرمت این طایفه مفلح» وارد شده است. (تا برگ ۶۱) ارائه این روایات، همانند روایاتی است که طبری عالم شیعی در قرن ششم در کتاب «الاصول المصطفی لشيعة المرتضى» به دست داده است. در ادامه حدیث مفصل «جنان» را با ترجمه آن از روضه کافی آورده است. (تا برگ ۷۲). همه این بحث‌ها و نقل‌ها با این هدف انجام شده که نشان دهد جامعه شیعه، جامعه برتر اسلامی و اساساً مسلمان واقعی است و این‌ها تنها فرقه‌ای هستند که نجات یافته هستند.



مؤلف از برگ ۷۲ به بعد، ضمن فصلی مستقل به نقد اندیشه های غزالی نشسته است. وی از عقاید او که من جمله آن که «جميع قبایح که واقع شده و می شود فعل خدای عز و علاء است و جميع انواع معاصی و کفر و انواع فساد واقع است به قضاء الله و قدره و آن که بنده را اصلاً تأثیری در مذکورات نیست و آن خدای تعالی را در افعال خود غرضی نیست و آن که هیچ فعل او به عز و جل به واسطه مصلحت بندگان نیست و آن که الله سبحانه از کافر کفر می خواهد و طاعت نمی خواهد و ...» یاد کرده است. وی مطالبی درباره جبر و لوازم و تبعات آن از منهاج الکرامه علامه حلی نقل کرده است. (برگ ۷۵) از برگ ۸۵ به بعد حکایاتی در باب مجبره آورده، مانند همان داستان ها که حاکم جشمی در کتاب «تلبیس ابلیس الی اخوانه المناحیس» آورده است. وی مطالبی در همین زمینه از «قواعد العقائد» غزالی و «اربعین» فخر رازی هم نقل کرده است (برگ ۹۲).

مؤلف در پایان این بخش، هدف خود را از این تفصیلات چنین بیان می کند: «این است آخر آن چه مناسب دیدیم ذکر آن را در این رساله شریفه به جهت ترك اعتنای پادشاه دین پناه به کتاب غزالی والله الموفق الیهادی.» (برگ ۹۴).

مرکز تحقیقات کامپیوتر علوم اسلامی

فصول پایانی کتاب

از آخرین فصول کتاب، فصلی است درباره تفریح کروب مؤمنان و رفع مشاکل و مصایب آن هاست که مؤلف پنج حدیث در این باره آورده است. فصل بعد در تعریف مؤمن واقعی است و وی ضمن آن، معتقداتی را که یک مؤمن واقعی باید داشته باشد بیان می کند. نسخه در برگ ۱۸۹ به طور ناقص پایان می یابد و روشن نیست که چه مقدار از این کتاب، از بین رفته است.

در این جا بایست از استاد معظم حضرت آیت الله حاج سید محمدعلی روضائی-دام ظلّه- که نسخه عکس این کتاب را در اختیار بنده گذاشته و بنده را مانند همیشه مدیون خویش ساختند، سپاسگزاری کنم.

پی نوشتها:

۱. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۷۱ و نک: فارسنامه ناصری، ج ۲، ص ۱۱۴۷.
۲. میراث اسلامی ایران، دفتر ششم، صص ۴۲۹، ۴۳۰.
۳. امل الامل، ج ۲، ص ۲۰۸.
۴. الذریعه، ج ۱، ص ۹۲.
۵. همان، ج ۶، ص ۱۹۲.
۶. تذکره نصرآبادی، صص ۱۸۵-۱۸۶.
۷. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۷۲.
۸. الذریعه، ج ۶، ص ۲۹۴، ج ۱۰، ص ۲۱۹.
۹. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۷۲.
۱۰. همان، ج ۴، ص ۲۷۲.
۱۱. همان، ج ۴، صص ۲۷۳-۲۷۶.
۱۲. فهرست کتاب خانه مجلس، ج ۹، صص ۳۸۴-۳۸۳.
۱۳. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۷۲.
۱۴. فهرست کتاب خانه سپهسالار، ج ۱، ص ۳۳۹.
۱۵. امل الامل، ج ۲، ص ۲۰۸.
۱۶. ریاض العلماء، ج ۴، ص ۲۷۲.
۱۷. نک: دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۳۷۳.
۱۸. الذریعه، ج ۲۰، ص ۳۷۶.
۱۹. الروضة النضرة، صص ۴۱۸-۴۱۹.
۲۰. نک: فهرست کتاب خانه مجلس، ج ۱۰، ص ۱۱۲۸.
۲۱. فهرست نسخه های خطی کتاب خانه مجلس شورای اسلامی، ج ۱۰، ص ۱۸۲۸.
۲۲. تذکره نصرآبادی، صص ۲۳۴-۲۳۵.



سازمان اسناد و کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران





۲۳. روضات الجنات، ج ۴، ص ۳۸۹.
۲۴. فهرست کتاب خانه مدرسه عالی سپهسالار، ج ۲، صص ۶۴۱-۶۴۲.
۲۵. غزلیات شیخ علی نقی کمره ای، به کوشش سید ابوالقاسم سری، اصفهان، کتابفروشی تأیید، ۱۳۴۹، ص: چهل و هشت؛ مستدرکات اعیان الشیعه، ج ۴، ص ۱۳۰.
۲۶. الذریعه، ج ۹، ش ۵۴۶.
۲۷. فهرست کتاب خانه دانشکده معقول و منقول در مدرسه سپهسالار، ج ۱، صص ۳۴۸-۳۴۹.
۲۸. میرزا حبیب الله، فرزند سید حسین کرکی جبل عاملی در سال ۱۰۴۰ هـ. ق از طرف شاه صفی به صدارت منصوب شد.
۲۹. منزوی احتمال داده که مقصود ابوالفضل علامی وزیر اکبر شاه باشد. «الذریعه، ج ۲۵، ص ۲۴۳».
۳۰. سید حسین استرآبادی ضمن حوادث سال ۱۰۴۵ هـ. ق نوشته است: «... و در روز جمعه به مراقبت سادات و علماء، خطبه ائمه اثنا عشر خوانده ...» تاریخ سلطانی (از شیخ صفی تاشاه صفی) ص ۲۵۳.
۳۱. در این باره نک: تذکره نصرآبادی، ص ۲۷۱. برخی از اینان که تقریباً از معاصران مؤلفند، به مناسبتی نامشان در الذریعه (۱/ ۲۲۸، ۹/ ۵۷۸، ۵۹۰، ۱۲۰۴) آمده است.
۳۲. مقصود وی شیراز است.
۳۳. رساله اظهار الحق و معیار الصدق به کوشش مؤلف همین سطور در میراث اسلامی ایران، دفتر دوم صفحات ۲۶۰-۲۶۷ چاپ شد. آن رساله، درباره ابومسلم خراسانی است و در متن چاپی این عبارت که مؤلف از آن نقل کرده نیامده است. اما به نظر می رسد نسخه دیگری از این رساله وجود دارد که مطالبی مهم و حتی رساله مستقلی در کنار آن، درباره موضوع مورد بحث در آن آمده است. نگاه کنید به فهرست کتابخانه ملک، ج ۵، ص ۴۰۹.